



مولانا جلال الدین

بلخی رومی

پیوسته بگذشته

ترجمه ساج

اولاد

مولانا دو فرزند داشتند : ۱ - علاء الدین محمد ۲ - سلطان ولد .

اسم علاء الدین محمد زنده و مشهور به این است که شمس تبریز را شهید ساخته . سلطان ولد که فرزند بزرگ و خلیف الرشید شان بود قبل از شهرت مولانا اسمش روشن و مشهور نگر دید اما در علوم ظاهری و باطنی یگانه روزگار بود . همه به این رای بودند که ویرا خلیفه و سجاده نشین سازند اما از نیک تقسی قبول نکرد . بحسام الدین گفت که در زمان حضرت پد رم شما خدمات خلافت را نموده اید بنا بر آن شما امروز مسند خلافت را زینت بخشا کردید . حسام الدین جایی در سنه ۶۸۴ ه و داع عالم گفت :

به اتفاق عموم سلطان ولد بعد ایشان بر تخت خلافت متمکن گردید . گرچه در

زمان شان علماء و فضلاء بزرگ موجود بو دند اما وقتیکه بیان اسرار و حقائق می کردند مجمع همه تن گوش می شدند از تصنیفات قابل ذکرش صرف همان يك مثنوی است که حالات و قصص مولانا را در آن نگاشته ، از آن لحاظ گویا يك سوانح مختصر مولانا است در سن ۹۶ سالگی ۶۷۲ هـ پدرود حیات گفته ، بعد ایشان برادر چابی عابدزینت ده مسند خلافت گردید ، بعد از ایشان هم این سلسله دو ام کرد ، اما نه حالات مفصل آنها بدست می آید و نه ذکر آنها وظیفه اساسی ، سوانح نویس مولانا بوده است .

(سلسله باطنی)

سلسله مولانا تا هنوز برپاست ، این بطولطه در سفرنامه خود می نویسد : چونکه اسم مولانا جلال الدین بود بدین وجه در میان آن فرقه را جلالیه میگویند شاید به انتساب اسم شان این نام شهرت یافته لکن امروز در آسیای کوچک ، مصر و شام و قسطنطنیه این گروه را مولوی میگویند ، در آن سفر خودم این فرقه را شخصاً دیده ام - این گروه يك کلاه نمدی يك تکه (بی درز و پیوند) می پوشند و مشائخ شان بالای آن دستاری هم می بندند .

عوض کرتی يك لباس کوتاه دربر مینمایند طریقه ذکر و شغل شان چنین است : حلقه بسته می نشینند و یک نفر یک دست بسینه و دست دیگرش بحال عادی بوده می ایستد و بحرکت مخصوص گردش میکند ، در وقت سماع دف یانی می نوازند ، اما من حالت سماع را ندیده ام .

برای مولانا در وقت سماع يك حالت سکر و وجد پیدا می شد چنانچه بعد ها

خواهید دید غالباً بحالت مستی و جوش بوجد می آمدند، سریده‌ها هم این طریقه را تقلیداً اختیار کرده اند در حالیکه این وضع مولانا غیر اختیاری بود قابل تقلید نیست .
صاحب دیباچه می نگارد که چون شخص تمنای شمولیت این سلسله را نماید این اصول دارد که ۴۰ روز خدمت حیوانات نماید ۴۰ روز خاک رویی در ب فقراء کند ۴۰ روز آبکشی نماید ۴۰ روز فراشی کند ۴۰ روز هیزم کشی نماید ۴۰ روز داروغه گری چون این ایام سپری شود غسلش میدهند و از تمام محرمات توبه می کند و داخل حلقه اش می نمایند همان جامه معینه لباس خالقا را گرفته و اسم جلالی برایش تلقین میشود .
(ار باب صحبت و معاصرین مولانا)

امروز سیزده صد سال از اسلام میگردد در این مدت بارها صدمات بسیار بزرگ را برداشته لاکن صدمه قوی و شدیدی را که در قرن هفتم هجری متحمل گردید . اگر به قوم یا مذهب دیگر وارد میشد نیست و نا بود میگردید در همین عصر بود که سیلاب تا تاریخها طغیان کرده سر تا سر مشرق را فرا گرفته هزارها شهر را منهدم و تقریباً ۹۰ لک انسان را قتل نمود بالا تر از همه این که بغداد تاج و تارک آن زمان چنان برباد و تباہ شد که تا کنون هم نتوانستند تلافی و جبران نمایند در سنه ۶۱۵ هـ سیلاب تاتاریان شروع و تا اخیر سنه ۷۰۰ هـ روز افزون بود ، اما دربار علمی عالم اسلام باهمان دبد بهوشکوه باقی و استوار ماند صرف : طوسی ، شیخ سعدی ، خواجه فریدالدین عطار ، عراقی ، شهاب الدین سهروردی شیخ محی الدین عربی ، صدرالدین قونوی ، یاقوت حموی ، شاذلی ابن الاثیر مورخ ابن الفارض عبداللطیف بغدادی ، نجم الدین رازی ، سکاکی ، سیف الدین آمدی ، شمس الاثمه کروی ،

محدث ابن الصلاح ، ابن النجار ، مورخ بغداد ، ضیاءالدین بیطار ، ابن حاجب ، ابن القطفی صاحب تاریخ الحکماء - خونجی منصفی شاه بوعلی قلندر وزلمکالی وغیره یادگار این عهد پر آشوب هستند ، سلطنتها برباد وتباہ می شدند اما حدود علم و فن وسیع شده مبرفت محقق طوسی در ریاضیات اصول تازه گذاشت ، یاقوت حموی قاموس جغرافیه نگاشت . ضیاءالدین بیطار ادو به جدیدی کشف کرد شیخ سعدی غزل را بمعراج رسانید - ابن الصلاح اصول حدیث را فن مستقلی ساخت وسکاکی فن بلاغت را تکمیل نمود . در اکثر تذکرها مرقوم است که مولانا با اکثر مشاهیران زمان ملاقات کرده لیکن حالات مفصل بدست نرسیده آنچه معلوم است بدین تفصیل است : شیخ محی الدین ازدمشق بملاقات مولانا روان شدند زمانی بود که مولانا به تحصیل علم مصروف و ۴۰ ساله بودند .

سپه سالار (۱) می نویسد: وقتی که مولانا دردمشق بودند اکثر با محی الدین ، شیخ سعدی یاقوت حموی ، شیخ عثمان رومی ، شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ صدر الدین قونوی صحبتها ومجلس میکردند که اگر به ذکر حقائق واسرار آن پردازیم طول می کشد . صدر الدین اکبر مرید خاص ومفلس تصنیفات مولانا بوده اکثر درقونیه اقامت و اخلاس زیادی نسبت به مولانا داشتند صحبتهای پر لطف شانرا بعدها ذکر خواهیم کرد . نجم الدین رازی که از مشائخ کبار بودند باری بامولانا و شیخ صدر الدین در صحبت بودند که وقت نماز شد ، امامت نموده در هر دو رکعت قل یا ایها الکافرون قرائت کردند ، چون در دو رکعت خواندن یکسوره مسئله غیر معمول بود مولانا به شیخ صدر الدین خطاب کرده گفتند که یکمرتبه برای من و یکمرتبه برای خود هم بخوانید .

شاه بوعلی قلندر (۱) پانی پتی که تمام اهل هند او را شناسند مدت مدیدی در صحبت (۲) مولانا بود و مستفید شده اند.

شیخ شهاب الدین سهروردی هم پیر شیخ سعدی بود که در صحبت مولانا بوده اند گذار شیخ سعدی اکثر جانب بلاد روم افتاده ضرور مولانا را ملاقات کرده، از قصص و روایات هم تأیید میشود.

در مناقب العارفين مسطور است که شمس الدین نام والی شیراز مکتوبی نزد شیخ سعدی فرستاد که یک غزل صوفیانه بفرستید تا از آن غذای روحی حاصل کنم و اینرا هم نگاشت که از هر شاعری باشد قیدی نیست، در آن وقت یک غزل جدید مولانا توسط نعت خوانان در آن دیار رسیده بود شیخ آن غزل را فرستاد؛ چند فردش ذیلاً نگاشته شده:

هر نفس آواز عشق میرسد از چپ و راست ما بفلک میرویم هنرم تماشاگر است

ما بفلک بوده ایم باز ملک بوده ایم باز هما نیچار رویم باز که آن شهر ماست

ما ز فلک بر تریم و ز ملک افزون تریم زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست
شیخ این را هم علاوه کرد که در بلاد روم صاحب حالی بوجود آمده که این غزل
لقمه از ترانه حقیقت وی است شمس الدین غزل را دیده حالت عجیبی برایش طاری
شده خاص بوا سطح همین غزل مجلس سماع منعقد کرده هدایا و تحف زیادی داده
شیخ سعدی را به خدمت مولانا فرستاد شیخ به قوی نه مولانا را ملاقات نمود.

علامه قطب الدین رازی که شاگرد رشید محقق طوسی بود و در التاج

(۱) صفحات الانسجامی تذکره نجم الدین رازی ریاض العارفين (۲) مناقب العارفين صفحه ۱۵۸

کتاب مشهور وی بود و در آن تمام اجزاء فلسفه را جمع و قید نگارش آورده باری نزد مولانا بمقصد امتحان آمد و مرید حلقه بگوش شده مراجعت کرد نسبت بملاقاش روایات مختلف است جواهر مضمینه می نویسد که نزد مولانا رفتند مولانا حکایتی بیان کردند که در آن اشاره به این مطلب بود که (شما امتحان گرفتند آمده اید) چون واقعاً برای این مقصد آمده بودند خجالت کشیده مراجعت کردند . در مدینه العلوم از یقینی نگاشته که وی به اخلاص نزد مولانا آمده فیض نصیحت حاصل کرد ، در مناقب العارفين از زبان خود قطب الدین شیرازی منقول است که بمشورده یا زده نفر علماء چند مسئله معرکه الاراء تهیه دیده به عین آنها نزد مولانا آمد تا سوال کنند اما بمجرد افتادن نظرش بچهرهٔ مولانا چنان شد که گویا هیچ نخوانده بود بعد وقفه اندک خود مولانا به تقریر اسرار و حقائق شروع کردند ضمناً تمام آن مسائل که بفرض امتحان حفظ کرده بودند هم حل شد بالاخره همه مرید (۱) و گرویده شده بازگشتند تفصیل این واقعه صحیح باشد یا نباشد لیکن این یقینی است که علامه قطب الدین شیرازی هم از مرده زیارت کنندگان مولانا هستند از این جا رتبه و مقام مولانا را اندازه میتوان کرد .

اخلاق و عادات

تذکره نوبسان اخلاق و عادات مولانا را به تفصیلی نوشته اند که به ترتیب عناوین جدا داده شد بنا بر این مزجاتی را که بدست آورده ایم بدون ترتیب می نگاریم : تا وقتیکه مولانا در دائرهٔ تصوف داخل نشده بودند زندگی عالمانه با جاه و جلال داشتند و جنبیکه موکبش بیرون می شد کرده بزرگی از علماء طلباء و بل امراء هم در رکاب

شان می بودند ، بدربار سلاطین وامراء هم را بطه وتعلق داشتند اما در زمان داخل شدن به ساوگ حال شان دگرگون شد . تا هم این مسئله زیر اشتباه بود که حیات صوفیانه مولانا از کدام تاریخ شروع شده ، اما اینقدر مسلم است که مولانا از دیر زمانی مرید سید برهان الدین محقق شده بودند ، و نه ده سال مقامات فقرا در صحبت ایشان طی کرده بودند مناقب العارفین وغیره وقایع کشف و کرامات شان را از آن زمان می دانند که درد مشق برای تحصیل علم تشریف فرما شده بودند . اما طوریکه ما در بالاتر کار نمودیم زندگی صوفیانه مولانا از زمان ملاقات با شمس شروع شده .

درس و تدریس : افتا و افاده تا هم جریان داشت لیکن محض یادگار حیات سابقه بود ورنه بیشتر سرشار نشه تصوف می بودند .

مجاهد و ریاضت شان از حد زیاد بلند بود . سیه سالار که سالها با ایشان بسر برده بیان می نماید : که من هرگز مولانا را به لباس خواب ندیده ام ، بستر و متکاء نداشتند ، قصد آذرا هم نمی کشیدند ، اگر خواب غایب رویگردان نشسته می خفتند در غزلی میفرمایند .

رتال جامع علوم انسانی

چه آساید بهر پهلو که افتد کسی گز خار دارد او نهالین

در جلسات سماع چون بر مریدان خواب غالب می شد بدیوار تکیه کرده سر به زانو می نهادند که تا آنها بی تکلیف خواب روند آنها افاده بخواب می رفتند و خودشان بر خواسته مشغول ذکر و وظائف می شدند و اشاره کرده اند :

همه خفتند من دل شده را خواب نبرد همه شب دیده من بر فلک استاره شمرد

خوابم از دیده چنان رفت که هرگز ناید خواب من زهر فراق تو بنوشید و بمرد

غالباً روزه میداشتند. گرچه امر و ز مردم بمشکل یقین خواهند کرد اما روایت رواه معتبر است که مولانا متصلاً ده روزه - یست یست روز چیزی میل نمیکردند و روزه غرقه میداشتند . رسیدن وقت نماز فوراً رخ جانب قبله کرده و رنگ چهره شان بدل می شد در نماز استغراق زیادی میداشتند ، سه سالار میگوید بارها بچشم خود دیده ام که مولانا در اول عشا نیت بسته و بدو رکعت صبح شده در یک غزلی مولانا کیفیت نماز خود را بیان نموده در مقطع می نویسد :

بخدا خبر ندارم چو نماز می گذارم که تمام شد ر کوعی که امام شد فلانی زهد و قناعت : - روزی در ایام سرما مولانا در نماز آنقدر گرفتند که چهره و مجاسن شان تر شده و از شدت سردی یخ بسته بود اما مولانا بهمان قسم مشغول نماز بود. در اوائل عمر بمعیت والد خویش حج کرده بودند و غالباً بعد از آن اتفاق یافتاده ، در مزاج شان زهد و تقوی بدرجه عالی بوده تحف و تقودی که سلاطین می فرستادند نزد خود نگذاشته همه را برای صلاح الدین زر کوب یا حسام الدین چابی میفرستادند ، گاهی چنین می شد که در خانه بسیار تنگی و عسرت می بود فرزندش سلطان و لد اظهار و اصرار میکرد که در خانه چیزی بگذارید ، اما وزیکه (۱) در منزل اشیاء خور دنی موجود نمی شد مولانا بسیار خورسند بوده مفرمودند امروز بوی درویشی از منزل مای آید - عادت داشتند که همیشه هایه در دهن داشته باشند علت اصلی آن معلوم نیست ، مردم قیاسهای مختلف می نمایند از چابی سوال کردند گفت که مولانا به سبب ترك لذات نمی خواهند که مزه دهن شان شیرین باشد ، اما در نزد ما این قیاس صحیح نیست چه استغراق و محویت

چیز دیگریست ، از حالات و واقعات مولانا شهادت رهبانیت حاصل نمی شود ، ایشار و فیاضی شان بحدی بود که اگر سائلی سوال میکرد عبایا پیرهن هر چه در بر میداشتند بیرون کرده میدادند و بهمین سبب پیشروی عبای شان بازمی بود تا وقت بدر کردن زحمت (۱) نباشد باوجود عظمت و شان خلی متواضع و خاکسار و بی تکلف بودند - باری در ایام سرما نزد حسام الدین چلبی رفت چون تا وقت بود در وازه ها تمام بسته شده بود همانجا توقف کردند برف باریده باریده بر سرشان جمع و منجمد شده بود ، بخمال اینکه برای مردم زحمت نشود نه آواز کردند و نه دق الباب نمودند تا صبح که دربان در را کشاد همین حال داشتند دربان دیده حسام الدین را واقف ساخت ، بسرعت آمد بقدهای مولانا افتاده شروع بگریه نمود. مولانا در بغل گرفتش و تسلی دادش. روزی در بازار میرفتند بچهها ایشانرا دیده برای دست بوسی سرعت کردند مولانا ایستاده از هر طرف بچهها آمده دست های شانرا می بوسیدند ، ایشان هم به سبب دلجوئی اطفال دستهای شانرا می بوسیدند پسری به کاری مشغول بوده مولانا گفت اندکی توقف نماید تا من از کار فارغ گردم مولانا توقف کردند تا از کار فراغت یافت آمدند عزت دست بوسی حاصل نمود .

مجلس سماعی بود اهل مجلس ^{و الخو} مولانا ^{بمخالفت} وجد بودند شخصی بحال بیخودی بی تابی و طپش کرده چنان مولانا رفته به ایشان د که و تکان داد و چند مرتبه همچو اتفاق افتاد ، بالاخره از نزد شان بزور او را دور کرده نشاندند ، مولانا آزرده شده فرمودند که او شراب نوشیده و شما بدمستی می کنید . چشمه آب گرمی در قونیه بود و مولانا گاه گاهی جهت غسل بدانجا می رفتند روزی قصد آنجا کردند خدام مقدم از ایشان

برای تعیین موضع خاصی رفتند اما قبل از رسیدن مولانا چند تفرجنامی غسل میکردند خدام میخواست آنها را منع نماید اما مولانا خدام را تهدید کرده از همان موضع که جنامی ها غسل کرده بودند آب گرفته بر بدن میریختند. وقتی در منزل معین الدین پروانه مجلس سماع بود گرجی خاتون دو طبق شیرینی فرستاد چون همه مشغول سماع بودند سگی آمده دهن انداخت مردم خواستند که سگ را بزنند مولانا فرمودند شما مردم از او بیشتر گرسنه آید و حق او بود که خورد.

وقتی حمام رفته فوراً بدر شدند و سببش را پرسیدند فرمودند وقتی که من داخل حمام شدم حمامی بمنع شخصی که قبل از من غسل میکرد اقدام کرد از آن سبب بیرون شدم. وقتی که مولانا در دمشق مشغول تحصیل بودند زکریا شیخ بهاء الدین والدشان بمیان آمد یکی از فقها گفت که این شخص سلطان العلماء گفتن میخواهد و خود خود را مقدس می پندارد مولانا خاموشانه استماع کردند و بعد از اختتام صحبت و شخصی به فقها گفت که شما مردم پدر شخصی را پیش رویش بردار گفتید شیخ بهاء الدین پدر مولانا هستید و فقها بحضور مولانا رفته معذرت کردند مولانا فرمودند شما را لزوم معذرت نیست من بار خاطر شدن نخواستم.

باری زوجه مولانا کراخاتون خادمه خود را سزا داد و مولانا هم همان دم آمدند آزرده شده فرمودند که اگر او آقا تو خادمه باشی چه حال خواهید داشت باز فرمودند در حقیقت تمام انسانها برادران ما هستند هیچ شخصی جز بنده خدا از دیگری نیست کراخاتون وی را همان دم آزاد کرد و مادام الحیات غلامان و کنیزان را مثل خود میخورانند و میپوشانند. وقتی مولانا بمیت مریدان در راه روان بودند اتفاقاً در کوچه تنگی سر راه سگی حفته

بود و راه مسدود؛ مولانا تا مدتی همانجا معطل و استاده بودند؛ از جانب مقابل شخصی می آمد سگ را از راه براند مولانا خیلی آزرده شده فرمودند که ری را ناحق رحمت دادی. روزی دو نفر سر راه جنگ میکردند و بیکدیگر دشنام میدادند یکی گفت ای لمین دیگرش گفت اگر یکی بگوئی ده خواهی شنید؛ اتفاقاً گذار مولانا به انجا افتاد ایشان به وی فرمودند که برادر هر چه میگوئی بن بگویی که اگر بن هزار بگوئی یکی نخواهی شنید هر دو به پاهای مولانا افتادند و باهم صلح کردند.

باری در مسجد قلعه روز جمعه مجاس و عظ بوده امراء و صلاحا حاضر بودند مولانا شروع به بیان دقائق و نکات قرآن مجید نمودند از هر طرف نداهای تحسین و سبحان الله بلند شد درین زمان طریقه و عظ چنان بود که قاری آیاتی چند از قرآن مجید قرائت کرده و اعظ به تفسیر آیات می پرداخت، در آن مجاس فقیهی نیز حضور داشت، برایش حد تولید شده گفت که آیات را اول معین کرده اند بیان و تفصیل آن چند آن کمالی نیست مولانا بوی خطاب کرده فرمودند که شما کدام سوره را قرأت کنید تا من تفسیر کنم، «والضحی» را خواند، مولانا به تفصیل دقائق و لطائف آن سوره آغاز کرد و در صرف نسبت به او «والضحی» چندان شرح و بسط دادند که تمام مجاس حال وجد طاری شد فقیه هم چنان سرشار شد که جامه دریده بپدمهای مولانا افتاد، بعد از آن جلسه مولانا دو باره و عظ نکرده فرمودند که هر قدر شهر تم افزود شود بیشتر در بلا مبتلا می گردم اما چه کنم که چاره نیست در مثنوی هم به این طرف اشاره کرده.

خوبش را رنجور سازی زار زار تا ترا بیرون کنند از اشتمال
اشتها را خلق بند محکم است در ره این از بند آهن کی کم است

وقتی بملاقات شیخ صدرالدین قونوی رفتند شیخ تعظیم و تکریم بسیار نمودند و به سجاده خود نشسته مولانا بدو زانو شده مراقبه رفتند درویشی از حاضرین که حاجی کاشی نام داشت از مولانا سوال کرد که کدام شخص فقیر گفته میشود مولانا جواب ندادند این سوال را سه بار تکرار کرد باز هم مولانا خوش بودند و برخاسته رفتند شیخ رو بکاشی نموده گفت که بی ادب آیا موقع سوال بود؟ مطلب از سکوت مولانا این بود که (الفقیر اذا عرف الله کل لسانه) یعنی فقیر چون خدا را شناخت زبانش بند میشود (روایت فوق از مناقب العارفين اخذ شده. ممکن قیاس شیخ صحیح باشد ما بظاهر سبب سکوت مولانا این بود که در حضور شیوخ و محدثین و صوفیه جواب نمی دادند.

بعدهی مراجعات شیخ صدرالدین را داشتند که بحضورشان نماز ادا نمی کردند، وقتی در مد رسه اتابکیه در مجمعی شمس الدین مارونی برآمدند درس تدریس می کرد قاضی سراج الدین و صدرالدین به راست و چپ شان تشریف داشتند، علماء و امراء و مشائخ به ترتیب نشسته بودند که دفعاتاً مولانا داخل شده در کنار قاضی بموضعی که تقیب استاده می شود نشستند معین الدین پروانه ^{علیه السلام} و سراج الدین ^{علیه السلام} و سایر امراء بتلاطمه این حال برخاسته نزد مولانا آمده نشستند، قاضی سراج الدین هم برخاسته آمد و دست های مولانا را بوسیده به بسیار احترام و خوش آمد ایشان را برده قریب مسند نشاندند، شمس الدین مارونی خیلی عذرخواهی کرده گفت که ما همه غلامان شما ایم - سراج الدین قونوی عالم و فاضل بلند مقامی بودند اما از مولانا ملالتی داشتند چه شخصی برایش گفته بود که مولانا میفرماید من به ۷۳ مذهب متفق هستم. ایشان یکی از شاگردان مستعد خود را جهت پرسیدن نزد مولانا فرستاد که چطور آیا این گفته حقیقتاً قول شما است

و اگر اقرار کرد پس سزایش را بده. آن شخص در همین مجمع بزرگ از مولانا سوال کرد، ایشان فرمودند که بلی این قول من است، آن شخص بدشنام های مغلی شروع کرد، مولانا خندید. فرمودند که بفرمائید شهادت شاهم متفق هستم، سائل خجالت کشیده رفت.

شخصی گفت که او حدالدین کرمانی شاهد با زبود اما پاك بازه، مولانا فرمودند کاش کردی و گذشتی یعنی کاش میکرد و توبه می نمود تا کیفیت انکسار و خضوع نفس بیشتری شد. طریقه معاش شان از امدادیه اوقاف و ماهانه ۱۵ دینار (۱) برای شان داده می شد. مولانا چون مفت خوری را بد میدانستند بنا بر آن عوض آن مبلغ، فتوی می نوشتند و بمریدها تا کسب می کردند که اگر شخصی برای استفتاء بیاید و بحالت غیر عادی باشم حتماً مرا مطلع سازید تا مبلغ مقرره بر من حلال گردد، چنانچه معمول بود که در حین وجود مستی مریدی قلم و دیوات در دست می داشت و اگر فتوایی در همچو وقتی میرسید مولانا را واقف می نمودند و مولانا همانند جواب می نگاشتند و قتی در چنین حالتی فتوی نوشتند شمس الدین مارونی ^{شکوه علمیه ایشان در مطالعات و} آن فتوی را تغایط نمود، به سمع مولانا هم رسید احوال فرستادند که در فلان کتاب دو قول ^{در کتاب} این مسئله موجود است چنانچه بعد تحقیق مسئله را عین مطابق فرموده و فتوی مولانا یافتند.

شخصی برای مولانا گفت که وظیفه شیخ صدرالدین هزار روپیه است شما تنها ماهانه ۵ دینار می گیرید، فرمودند که مصارف شیخ هم زیاد است سزاوار و ذی حق اند که این ۱۵ دینار را هم ایشان بگیرند در زمان مولانا کتیباده متوفی ۶۳۴ هجری غیاث الدین کیخسرو بن کتیباده متوفی ۶۵۶، رکس الدین قلیچ ارسلان یکی بعد دیگری بر تخت سلطنت قویله

نشستند به مولانا و پدر بزرگوارشان ارادت خاصی داشتند و اگر حاضر خدمتشان میکردیدند و گاهی در محل شامی مجلس سماع منعقد میکردند مولانا را هم زحمت میدادند.

(اجتناب از صحبت امراء)

در زمان رکن الدین، معین الدین پروانه که کل اختیار و مأمور حجابت دربار بود به مولانا عقیدت خاصی داشته غالباً نیازمندان خدمتشان حاضر می شد اما مولانا طبعاً از امراء و سلاطین نفرت داشتند صرف به سبب حسن خاق اجازه ملاقات می دادند ورنه از صحبتشان بسیار گریزان بودند - وقتی یک نفر ثروتمند از کثرت شغل و عدم فرصت معذرت خواست که کمتر حاضر شده میتوانم عفو فرمائید مولانا فرمودند که لزوم معذرت نیست من از آمدن آن کرده به نیامدن تان بیشتر محزون می شوم .

باری معین الدین پروانه با چند نفر امراء بملاقات مولانا رفت ، مولانا خاموش و پنهان نشسته بودند در دل مولانا چنین خیال خطور کرد که سلاطین و امراء اولو الامر اند و از روی قرآن مجید اطاعت آنها فرض است ، مولانا بعد از آنکه مدتی بیرون آمده در سلسله سخن فرمودند که وقتی سلطان محمود غزنوی بملاقات شیخ ابو الحسن خرقانی رفت در بار یان برای اطلاع شیخ پیشتر حرکت کردند لاکن شیخ خبر نشده و وزیر سلطان حسن میمندی گفت حضرت : در قرآن مجید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم آمده سلطان بسا وجود اولو الامر بویک سبوت و عادل هم هستند شیخ فرمود که از اطیعوا الله فراغت نیافته ام که به اطیعوا الرسول مشغول کردم تا به اولو امر چه رسد، معین الدین و تمام امراء از استماع این کلمات گریه کرده باز گشتند .

باقی دارد